

بنابر این عیسی نیز تا قوم را به خون خود تقدیس نماید ، بیرون دروازه عذاب کشید. پس بیاید ما نیز مثل او بیرون از شهر ، دیوار هوس این دنیا را پشت سر بگذاریم و مانند او ننگ و عار را به دوش بکشیم . زیرا این دنیا خانه دائمی ما نیست و ما انتظار آن را می کشیم تا به آسمان برویم

یک خانه ای که آدم بتواند در آن خوب زندگی کند ، ارزیابی است که هر کس دارد. واسه همین هم ما خیلی زحمت میکشیم تا اتاق خودمان را خوب طراحی کنیم. با خلاقیت و سلیقه این اتاق را سعی میکنیم که زیبا و دنج و با وسایل مناسب تزیین کنیم. این خانه ما یک کمی بیانگر شخصیت ما نیز هست. پرده ها و فرش ها باید با هم هماهنگ باشند. تابلوها و رنگ دیوار و مبل ها نیز باید به هم بیایند. و بعد وقتی همه چیز همینطور مرتب و شیک باشه ، حال ما هم بهتر می شود. بعد در همچین جایی بنظر میاد که ما خوب بتوانیم زندگی کنیم. این امکان وجود دارد که همینطور هم باشد ولی همیشه اینطور نیست و گاهی همه این ظواهر و تزیینات تنها فریب است و هیچ محتوایی ندارد. و در میان مردم نیز همینطور است. از لحاظ شیمیایی اثری که در ذهن انسان ها می گذارد این هارمونی میان مبل و رنگ فرش درست است ولی این در بر گیرنده محتوای امر نمی شود و ما احساس کسلی که داریم برخی اوقات بیشتر از این است که اثری از ناهماهنگی فرش و رنگ مبل باشد

در داستان روزهای آخر زندگی مسیح او فقط به یک عکس باطنی نمی پردازد و این برداشت ظاهری درست نیست وقتی می شنویم : عیسی رنج می کشد در خارج از دروازه شهر تا قوم خود را با خون خود تقدیس کند، اینجا منظور از ، بیرون از دروازه شهر یک مکان فیزیکی نیست بلکه این یک نشانه است در انجیل. بیرون دروازه شهر جایی بوده است که حیوانات قربانی شده را دفن می کردند. و این مکانی بوده برای دفن زبالات معبد. و در معنی دیگر این کلمه ، بیرون دروازه شهر ، به مکان اعدام عیسی اشاره دارد یعنی جلجاتا... آنجا مکانی بوده که حکم مرگ برای انسان ها اجرا می شده است. و اعدام به معنی مرگ فقط جسمی نبوده بلکه به معنی مرگ روحی هم محسوب میشده است. در این مرگ تأکید می شده که این شخص نه فقط از این زندگی بلکه از حیات جاودان نیز ترد شده محسوب می شود. و این اتفاقی بوده که برای عیسی در جمعه سیاه افتاده است. در میان ذباله ها می بایستی که داستان انسانی خودش را به دور از اجتماع به پایان می رسانده است

چه توقع بی جایی دارم من وقتی می شنوم که این دو تا مبل به هم نمی خورند وقتی این داستان برای عیسی اتفاق افتاده است و این خیلی بالاتر از این است که حتی کسی سققی بالای سرش ندارد. اینجا یک تضادی هست در کل این داستان که یک انسان در این مکان دیگر نمی بایست برمی گشته . مقدس ، تنها انسان مقدس ، به یک مکان ناپاک تبعید می شود. تنها کسی که فرامین خدا را نگه داشت، باید به عنوان یک قانون شکن و خطاکار قرار می گرفت و حیات جاودانی به جایی فرستاده می شود که مرگ انتظار او را می کشد، جاودانگی باید در مرگ جاودان می شد

با ظاهری بی الایش و صاف و صادق عیسی در محل دفن زبالات اورشلیم قرار می گیرد. این یعنی همه چیز بود، همه آنچه که او گفته بود ، می بایستی با او در این مکان می مرد یعنی در پایان راه مرگ توانست از ایمان و امید برای یک زندگی بهتر جلو بزند، و در پایان عیسی

کسی جز یک آدم ایدالیست و رؤیاپرداز نبوده است! و دنیا باید مسیر خودش را برود و امید به یک زندگی جاودان و بهتر و ایمان باید در توده ذباله ها دفن می‌شد و می‌مرد ولی در نامه عبرانیان بگذارید ما یک طور دیگری این ماجرا را ببینیم. او عمداً از صحبت‌های عهد قدیم استفاده می‌کند و از عمل قربانی کردن حرف به میان می‌آید، و به دنبال آن او از مرگ عیسی به روشنی حرف می‌زند و آن را جلوی چشمان ما می‌تواند ترسیم کند. این را بیان می‌کند که عیسی تنها آدم بی‌الایش و تنها مقدسی بوده که بیرون دروازه شهر قربانی می‌شود و او قربانی چیزی می‌شود که به او تعلق نداشت. او قربانی بار گناه این دنیا می‌شود و ما به آن مکان نامقدس تعلق داریم. وقتی ما نتوانیم به طرف خدا برویم، پس این مکان ناپاک کمترین حق ماست. اگر ما نتوانیم و اجازه نداشته باشیم در تقدس قرار بگیریم و میبایستی در طرف دیگر بمانیم، پس واقعاً این مکان ناپاک حق ماست. ولی عیسی تنها کسی است که به این مکان می‌رود. بنابراین این نهایت از خودگذشتگی می‌تواند باشد کاری که او انجام داده است. او تا آخرش می‌رود. او این راه را حتی تا مکان قربانی شدن حیوانات پیش می‌برد. او همه این کارها را انجام داد تا ما بتوانیم به خدا تعلق داشته باشیم و پیش او بتوانیم خانه داشته باشیم. اینطور نبود که او به حق محکوم شد بلکه او بخاطر ما محاکمه شد. اینطور نبود که او شایسته به مرگ محکوم شدن باشد، بلکه او بخاطر ما و به جای ما این کار را کرد. بیرون دروازه شهر. این مکانی است که عیسی همه چیزش را می‌دهد، و این مکانیست که او همه چیز را به ما هدیه می‌دهد.

نامه عبرانیان می‌خواهد کاملاً شفاف بگوید. او می‌خواهد از کسانی بگوید که هیچ خانه‌ای ندارند یا بخاطر ایمانشان از خانه و خود مجبور به فرار شدند. برخی میبایست تمام عمرشان را در زندان می‌نشستند و برخی هم شاید باید کشته می‌شدند. تعجب نمی‌کنید، وقتی در این نامه می‌گوید که ما مسیحیان محبوب نیستیم. او این را بیان می‌کند که جرأت می‌خواهد، کسی در راه مشترک با عیسی باشد و در سرنوشت عیسی شریک باشد. او این اخطار را به ما می‌دهد که ما نسبت به این دنیا دلبستگی نداشته باشیم که، ما به این دنیا تعلق داریم. بلکه ما در اینجا هیچ وطنی نداریم. ما حتماً نباید که به زندان بیافتیم یا بخواهند ما را بکشند تا به این برسیم که ما در این دنیا ماندنی نیستیم. زندگی اینطور ما را اغوا می‌کند که تمام آزادی و شادی در این دنیا خلاصه می‌شود، پس ما همیشه باید به این نکته برگردیم که ما در این دنیا ماندنی نیستیم. نامه عبرانیان توجه ما را به مکان جلب می‌کند، مکانی که مکان نیست. جایی که هیچ داستانی نیست. بلکه این مکانی است که ما برای همیشه در آن ریشه داریم، جایی که ما نهایتاً می‌توانیم بار سنگینی که به دوش داریم کنار بگذاریم. وطن چیز مهمی است. در خانه‌ای زندگی کنیم که احساس خوبی داشته باشیم هم همینطور است. در بین انسان‌ها زندگی کردن و با هارمونی زندگی کردن، ما به همه این‌ها نیاز داریم. و یک خانه عیسی می‌خواهد به ما بدهد. و چون این خانه متعلق به خداست پس باید جاودان نیز بماند. این نمی‌تواند ناراحت‌کننده هم باشد. ما اینجا در این دنیا ماندنی نیستیم، بلکه ما در جستجوی جاودانگی هستیم. امین